

# دل و دین

استاد علی اکبر خانجانی

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان کتاب: دل و دین

مؤلف: استاد علی اکبر خانجانی

تاریخ تألیف: خرداد ۱۴۰۲

تعداد صفحه: ۱۹

## یا اول و آخر و ظاهر و باطن و حاضر و ناظر

۱- دین در لغت به معنای راه است راه بین خود تا خود آ که مسیر کافران دارد و مؤمنانه! مسیر کافران دین همان فاصله زمین است تا آسمان هفتم. و لذا کافران فقط در قیامت کبرا و پایان عالم به حضور خدا می‌رسند که قیامتشان برپا می‌شود و در آن روز می‌گویند: ای کاش خاک می‌بودیم و سپس خود را با صورت در آتش دوزخ سرنگون می‌کنند! و اما فاصله خود تا خود آ برای مؤمنان همان فاصله بین ذهن است تا دل که خانه خداست زیرا خداوند در مؤمنان از رگ گردن نزدیک‌تر است و آن دل می‌باشد و لذا مؤمنان در حیات دنیا به لقای الهی می‌رسند که لقای وجه رب است که همان دیدار با امام مبین می‌باشد که خلیفه خدا بر زمین است به همراه یارانش که در سراسر جهان پراکنده‌اند و مؤمنان را هدایت می‌کنند در مذاهب گوناگون.

۲- دین، راه است و مذهب هم روش طی طریق در آن! دین و مذهب اگر کامل‌ترین و برحق‌ترین هم باشد چون موروثی شد طبق کلام قرآن کریم همان دین کفر و مذهب شرک و نفاق است. به قول مولای رومی کافر نشده حدیث ایمان چه کنی! تا آدمی به کفر باطنی و قلبی خود آگاه و تواب نشده باشد ایمانش آغاز نشده است. و خدای کفر، خدای آسمانی و ماورای طبیعی و خارج از زندگانی و غیر قابل دسترس است و لذا خدای مردگان است. و دین ایمانی خداوند را در جای جای زندگی مؤمن حاضر و ناظر و فاعل و رازق می‌سازد و با خدا زندگی می‌کند زیرا خدا در قلب اوست که هسته مرکزی اراده می‌باشد.

۳- به لحاظ وجود انسانی، دین ایمانی همان راه ذهن است تا دل! ذهن خانه انسان است و دل هم خانه خدا! و اینست صراط مستقیم هدایت که کوتاه‌ترین راه رسیدن به خداست که یک وجب بیش نیست. و این صراط به نور معرفت نفس طی طریق می‌شود که نور آن هم جز امام مبین و امام حئی نیست همان‌طور که علی<sup>(ع)</sup> می‌فرماید که براستی صراط مستقیم معرفت نفس است و ما خود این صراط هستیم. و این راه و روش زندگی کسی است که بر کفر خویش آگاه و بینا شده و از تمامیت آنچه که هست توبه کرده است توبه از خود و انابه به سوی خدائی که در دل اقامت دارد به شرط آنکه دارای امام زنده باشد که زبان نطق آن خدای باطن است. امام و خدا، به مثابه ظاهر و باطن ایمان هستند: و اوست ظاهر و باطن!

۴- خداوند در کتابش کافران را پیرو دین و آئین آباء و اجدادی معرفی می‌کند. دین و مذهبی هر چند کامل و برحق چون موروثی شود به همان شدت پیروانش را به نژادپرستی و شقاوت می‌کشاند. دین آباء و اجدادی، همان نژادپرستی است که در نقطه مقابل نژادپرستی قرار دارد و سلطان و رهبر دین نژادی هم ابلیس است. ولذا پیروان دین و آئین اجدادی همان لشکریان شیطان هستند! ابلیس سلطان شجره به معنای نژاد است.

۵- دین ایمانی و اختیاری و هدایت بخش از توبه آغاز می شود آن هم نه توبه از برخی از اعمال زشت یا توبه از عذاب ها بلکه توبه از تمامیت امیال و عواطف و افکار و باورها و آرمان ها و توبه از تمامیت خود و هویت فردی که نامش «من» است. و خداوند تواین را مورد محبت خود قرار می دهد (قرآن) و لذا اهل توبه برای نخستین بار با محبت الهی آشنا می شود که همان نظر خداوند بر دل اهل توبه است و این نظر همان نطفه ایمان در دل است که به صورت محبت ظهور نموده و به فعل می آید زیرا حجت خدا به بنده در بنده اش به صورت محبت او در حق خلاق بروز می کند و این رهائی از ثقل و شقاوت دل است و سرآغاز زنده شدن دل!

۶- و این توبه به لحاظ هویت بیرونی همان توبه از دین و آئین موروثی - اجتماعی است. از این رو یک انسان نوایمان نیازی حیاتی به هجرت می یابد تا از قلمرو حیات نژادیش خارج شود تا بتواند اعمال و روابط خود را نیز ایمانی سازد زیرا برای یک انسان نوایمان دشمنی شقی تر از خانواده و نژاد نیست زیرا انسان نوایمان در حقیقت مشغول نژادزدائی و شجره زدائی از طبقات نفس خویشتن است زدودن عواطف و امیال و باورهای قومی و موروثی!

۷- امر توبه در نزد اکثر مردمان چیزی جز توبه از عذاب ها نیست و این توبه نیست زیرا به محض رفع عذاب همان امیال و باورهای کافرانه باز می گردد: آنگاه که عذاب ما کافران را فرامی گیرد توبه نموده و ایمان می آورند ولی این امر هیچ از عذابشان نمی کاهد تا زمانی که دور عذاب به پایان رسد.

۸- توبه آنست که احساس گناه و خطا شود نه حس عذاب و زجر و رسوائی و درد و فلاکت! کسی که حس گناه در دل ندارد نه دلی دارد و نه دینی و نه وجدانی! و امروزه بس اندکند کسانی که چنین احساسی دارند که این همان واکنش ایمان است.

۹- و باید دانست که سلسله مراتب رشد و تعالی و اخلاص آدمی جز سلسله مراتب توبه و انابه اش به سوی حق نیست که تا دم مرگ ادامه دارد. توبه را چون دین خدا پایانی نیست زیرا این راه را پایانی نیست.

۱۰- «اکثر کسانی که ایمان آوردند مشرک شدند.» قرآن کریم- شرک تنها آفت ایمان است و آن شریک کردن اراده خود در اراده امام حی و پیر طریقت است. چرا که انسان مؤمن یک رهرو سالک است زیرا در راه است و آنکه این راه را طی نمی کند و میلی به سیر و سلوک روحانی ندارد به سرعت دچار شرک می شود تا آنجا که نفس خود را خدا می پندارد و دچار خودشیفتگی و خودپرستی شده و به تسخیر شیطان درمی آید که این شیطان هم ویژه خود او و مخلوق خودپرستی اوست. پس تنها و تنها راه مصون ماندن از شرک و شیطان، اطاعت بی چون و چرا از کسی است که ایمانت از اوست. اطاعت با چون و چرا همان روش تنفیس و نهی کردن امور است و کسی که سرچشمه ایمان توسست همو امام حی توسست و اطاعت از امرش همان روش سیر و سلوک در دین خداست در آفاق و انفس!

۱۱- مؤمن در زندگیش و در طریقت خود هر چه از ماده و معنا دارد از امام حی است و هر گوشه‌ای از دل و دین و دنیای خود را که تنفیس نموده و منی سازد همان قلمرو شرک و رسوخ شیطان است.

۱۲- سیر و سلوک روحانی همان سیر ذهن است در طبقات دل که آسمان وجود است. و لذا سالک به لحاظ روحانی در آسمان‌ها سیر می‌کند و آنچه که در دل خود می‌یابد سیر انفس است و آنچه را که در جهان بیرون می‌یابد سیر در آفاق است که نشانه‌های الهی در جهان می‌باشد. و لذا یک سالک مؤمن رهرو باطن خویش است و از درب دلش وارد آسمان می‌شود.

۱۳- زندگی یک مؤمن سالک همواره نو به نو می‌شود و دلش دائماً در حال انقلاب است و لذا هر روزش نوروز است و هرگز اسیر زمانیت و تاریخ نمی‌شود و در جامعه مسخ نمی‌گردد.

۱۴- دل مؤمن درب ورود به عالم غیب و باطن طبیعت است و لذا هر چیزی که در جهان می‌بینید یک نشانه و آیه الهی است و در هر چیز و واقعه ای حضور خداوند را می‌یابد.

۱۵- ایمان نور دین و چراغ راه زندگیست و آنکه ایمان ندارد در راه نیست و بلکه محبوس در چاه نفس خویش است هرچند که شبانه روز مشغول احکام شرع باشد که تازه در اشد کفر یعنی نفاق به سر می‌برد که به قول رسول اکرم: آنکه همه احکام دین را رعایت کند ولی امامی زنده نداشته باشد دچار بدترین نوع کفر یعنی نفاق است. و نفاق یعنی کفر در لباس دین! و لذا نفاق عین دشمنی با دین خداست و منافقین در درک اسفل به سر می‌برند که اعماق ظلمت نفس است.

۱۶- کفر دو نوع است: کفر جاهلانه که همان پیروی از دین و آئین نژادی و موروثی است. و کفر منافقانه و آگاهانه که کفر پس از ایمان است که اشد کفرها است که چه بسا کافر را تجسم شیطان می‌سازد: «آنانکه حق را دیدند و هدایت را شناختند و آنگاه به عمد (از روی بخل و کبر) انکار کردند عقلشان واژگون می‌شود و سپس شیطان به امر خدا به سراغشان رفته و امر را بر آنها مشتبه می‌سازد و بدین گونه گمراه می‌شوند در حالی که خود را در هدایت می‌دانند و در این امر تردیدی هم ندارند!» قرآن کریم- این داستان کفر پس از ایمان است. زیرا هیچ کس قادر نیست که پس از ایمان با صدای بلند انکار کند بلکه دچار نفاق می‌شود یعنی کفرش را در دین و معارف دینی می‌پیچد و این عین دشمنی با خدا و رسول و دین است.

۱۷- دین به این دلیل فطری و ذاتی است که باور به خدا چنین است زیرا تا آنجا که تاریخ بشر به یاد می‌آورد خدا باوری و متافیزیک باوری با بیان‌ها و مفاهیم گوناگونی وجود داشته است. انکار متافیزیک یکی از احمقانه‌ترین ادعاهای بشر مدرن است که او را تبدیل به یک شیء بی‌روح ساخته و برده تکنولوژی ساخته است. انکار متافیزیک و خدا عین انکار روح و روان خویشتن است و انکار عالم معانی و مفاهیم فوق مادی! و لذا چنین منکرانی را از احمق‌ترین و حقیرترین افراد بشری می‌یابیم.

۱۸- و اما رابطه مستقیم و گفتگوی تن به تن بین خدا و بشر در طول تاریخ فقط در منطقه‌ای از زمین ممکن شده است که آدمی برای حفظ حیات و هستی دنیوی و مادی خود پناهی جز متافیزیک و عالم غیب و خداوند خالق نیافته است و دائماً بین مرگ و زندگی و بود و نبود به سر برده است در مرگبارترین و دوزخی‌ترین مناطق چون برهوت حجاز و سینا و فلسطین که همچون مثلث برمودا کل حیات را در خود می‌بلعد و یافتن قطره‌ای آب یک معجزه است و جز مار و عقرب در آن آسایش ندارند. گوئی که این مثلث قطعه‌ای از جهنم بر روی زمین است که آدمی برای زنده ماندنش مجبور به توسل و توکل به آسمان است زیرا زمین آتشبار و نابودگر و بی‌رحم است. بشر فقط در این دوزخ مجبور به مذاکره با خداوند شده است و با وی سخن نموده و راه و رسم نجات را که دین است یافته است یعنی راه خروج از جهنم.

۱۹- فقط در این منطقه دوزخی از زمین است که زنده ماندن و نفس کشیدن به خودی خود یک معجزه آشکار است. و آخرین رسول تاریخ هم در همین مثلث جهنمی به دیدار با خدایش رفته و معراج کرده است.

۲۰- و بشر در همین مثلث دوزخی بوده که خدایش را یافته و با وی سخن نموده و از دست او روزی خورده و در دستان او از نو آفریده شده است به خلق جدیدی!

۲۱- زیرا در همین مثلث دوزخی است که بشر دائماً در مرز بین مرگ و زندگی و بود و نبود به سر می‌برد و لذا موجودیت بود و نبود یعنی خدا را در خود و جهان‌ش یافته است. انسانی که هست و نیست به خدایش رسیده که هست و نیست.

۲۲- جز در این مثلث بود و نبود در هیچ جای دیگری از زمین بشر موفق به درک و گفتگوی با خداوند واحد نشده است. دین و مذهب جز در این منطقه فاقد خدای واحد و خالق به عنوان یک فرد و شخصیت احدی است. مذاهب آفریقائی و آمریکائی و هند و چینی جملگی بر متافیزیک بدون خدای واحد بنا شده‌اند. و لذا خداشناسی و خداپرستی توحیدی را جز در ادیان ابراهیمی نمی‌یابیم که همه از این مثلث دوزخی برخاسته‌اند.

۲۳- صحرای حجاز و سینا و فلسطین سه دریای خشک شده محسوب می‌شوند و لذا سه گودال بزرگ جهنمی بر روی زمین هستند و مصداق درک اسفل السافلین یعنی پست‌ترین پستی‌های زمین می‌باشند: انسان را در والاترین مقام آفریدم و سپس در پست‌ترین پستی‌ها پرتاب کردیم باشد که بازگردد...!» قرآن کریم-

۲۴- سرزمین فلسطین را «دریای مرده» (dead sea) می‌نامند. صحرای عربستان نیز یک دریای مرده دیگر است و چه بسا صحرای سینا نیز! از این درک اسفل السافلینی است که بشر خدای خالق خود را خوانده و صدایش را شنیده است و از او راه و رسم خروج از این جهنم را آموخته است که دین نامیده می‌شود و آخرین رسولش بالاخره راه خروج و عروج کامل را یافته و به دیدار خدایش رفته است و لذا دین را نیز کامل و ختم نموده است.

۲۵- خداوند خالق و واحد فقط در قلمرو این سه گودال بزرگ زمین است که هویت و فردیت و شخصیت واحد انسانی یافته است و آشکارا می گوید که از صورت و روح و ذات خودش به انسان حیات و هستی بخشیده و او را جانشین خود بر زمین ساخته و حتی آسمان ها را هم به تسخیرش آورده است. و این بزرگترین مکاشفه بشر در تاریخ جهان است یعنی کشف انسان خدائی و خدای انسانی!

۲۶- در سائر مذاهب روی زمین نیز جستجوی خداوند جریان داشته است که به صورت پرستش پدیده های طبیعی و پرستش حیوانات و ماه و خورشید و ستارگان جریان داشته است ولی فقط در این منطقه خاورمیانه است که بشر موفق به کشف خدای احد و واحد و خالق جهان شده و بلکه با او گفتگو و دیدار کرده است. یعنی بشریت در این مثلث دوزخی موفق به کشف اسرار جهان شده است که در ادیان ابراهیمی رخ نموده است. که در رأس این اسرار، هویت آسمانی - جهانی خویشتن است که خدا نامیده می شود. در این هویت، خداوند همان انسان کبیر است و انسان روی زمین هم به مثابه خدای صغیر! و چنین کشف شگرف و حیرت آوری در هیچ جای دیگر جهان رخ نداده است حتی در دین زرتشت که آن هم دین خاورمیانه ای است هر چند که نه در آن سه گودال بزرگ زمین که گرسنه ترین و تشنه ترین و مرگبارترین قلمرو زیست بشر بوده است و لذا هنوز هم در این مثلث بر سر نان و آب دعواست و این مثلث میدان جنگ آخرالزمانی بشریت شده است.

۲۷- ابراهیم و موسی و عیسی و محمد، باهوش ترین و خردمندترین نوابغ کل تاریخ بشر محسوب می شوند که به زبان ساده توانستند خالق جهان را پیدا کنند و با او سخن بگویند و عاقبت دیدارش نمایند. آیا علم و مکاشفه ای برتر از این متصور است؟ و لذا در مذهب امامیه، این رسولان الهی مظاهر نور تفکر و حکمت و علم و عقل در جهان محسوب می شوند که بدون حضور آنها هیچ فکر و ذکر و علم و تعقل و معرفتی ممکن نمی شود. اینها باعث و بانی انسان و انسانیت و خلق جدید هستند و در این راه رنج هایی کشیده اند که از تصور کل بشریت خارج است. در زیبایی روح و وسعت و عمق دل و جان موجوداتی برتر از اینها پدید نیامده اند. آنها بر عرش تعالی و عظمت روح انسان قرار دارند و طالبان حق را دستگیر و راهنما هستند و من در همه عمر از این دستگیری و نور هدایتشان برخوردار بوده و هر چه دارم از آنهاست. و بشر کافر و منکر عصر جدید اگر شمه ای از عظمت و زیبایی روح این رسولان حق را دریابد تا ابد این حماقت عظیم را بر خود نمی بخشد زیرا کفر عین حماقت است و حماقتی بزرگتر از کفر نیست.

۲۸- پس دین راه رسیدن به خداست خدائی که مقیم در دل است و از هر چیزی در جهان رخ نموده است. و این است مکاشفه رسولان الهی که تنها مکاشفه و علم ابدی در جهان هستی است.

۲۹- پس کسی که این رسولان را نمی شناسد انسانیت را نمی شناسد و کسی که خدا را نمی شناسد هیچ چیزی را نمی شناسد و از هر معنائی تهی است.

۳۰- انسان در عطش پیدا کردن معنایی برای حیات و هستی خود در جهان بوده که به خدا رسیده است و لذا آنکه این عطش را ندارد دین داری او هم امری سهوی و ریائی و بازیچه است و اگر خدا را هم دیدار کند باز هم انکارش می‌کند. اینست که در دین خدا هیچ اکراه و اجباری نیست و نه می‌تواند باشد و آنکه دین را امری اجباری می‌سازد خود کافر است و کمترین شناختی از دین و ایمان ندارد.

۳۱- دین و دین داری حاصل اشد عطش در جستجوی معنای وجود است و لذا امری تماماً قلبی و روحانی و عاشقانه و اختیاری است. و لذا خداوند دین اجباری را قلمرو پیدایش طاغوت خوانده است.

۳۲- خدا همان معنا و حق گمشده انسان در جهان است و لذا انسان بی‌خدا موجودی بی‌معنا و سرگشته است که عاقبت مسخ در اشیاء و اجنه و شیاطین می‌گردد و نابود می‌شود. آن‌را که خدا نیست جز بردگی نصیبی در عالم نیست، خدائی که پرستیده می‌شود نه خدائی که هرگاه که بخواهی هست و چون نخواهی نیست. این توهم و جنون است.

۳۳- انسان بی‌خدا موجودی بی‌وجود و بی‌حق و بی‌ذات و بی‌بنیاد و فاقد عزت باطنی و اتکاء به نفس است و لذا همواره در جستجوی کسی است تا خود را به او ببندد و او را ارباب و صاحب خود سازد.

۳۴- توحید و معاد و قیامت بزرگترین مکاشفه انسان‌هایی است که انبیاء الهی نام دارند زیرا این مکاشفه عظیم و جاودانه باعث و بانی عقلانیت و اخلاق و رشد و تعلیم و تربیت در تاریخ بوده است که روح انسان را با جهان و خالق هستی متصل کرده است و انسان را مقصود خدا از آفرینش قرار داده است. لذا عزّت و سخاوت و رحمت و عدالت و صلح و برادری نیز از دستاوردهای دیگری از رسالت انبیای الهی است. و ادیان ابراهیمی هستند که به انسان در عالم هستی ارزش و معنا و حقی برابر پروردگارشان اعطا نموده است زیرا انسان را لایق جانشینی خدا نموده است.

۳۵- برترین نعمتی که ادیان ابراهیمی به بشریت هدیه کرده دیالکتیک خیر و شر و خدا - شیطان است که قدرتمندترین کارگاه تفکر و تعقل و مکاشفات معنوی است که در این امر سهم حضرت زرتشت نیز کمتر از ابراهیم خلیل نیست. برخی حتی زرتشت را همان ابراهیم خلیل ایران می‌دانند.

۳۶- توحید قدرت تأویل و علت‌یابی و جستجوی علت‌العلل واحد در عالم و نفس خویشتن است که اهلش را تا ذات احدی عالم و آدم تعالی می‌بخشد و خدائی می‌سازد. انسان خدائی جز در ادیان ابراهیمی حاصل نشده است که عرفای این ادیان بزرگترین نماد این ادعا هستند.

۳۷- انسانی که خدای احد و خالق را شناخته و به بندگیش درآمده محال است که بندگی غیرخدا را گردن نهد و کسی که بی‌خداست بنده صدها بت و ارباب قدرت می‌شود. پس ادیان ابراهیمی تنها راه آزادی و رهایی روح هستند. و آزادی جز این ممکن نیست.



۳۸- از آنجا که خدا، فطرت ذرات و روح آدم است پس هر که به خدا برسد در حقیقت به خود رسیده و مستقل و یگانه عالم شده است. پس استقلال نعمت دیگر نیست که از ادیان توحیدی برمی‌خیزد.

۳۹- همه چندگانگی‌ها و دربه‌داری‌های آدمی حاصل سرگردانیش بین ذهن و دل است. و انسان موحد کسی است که ذهن و دلش به هم رسیده یکی شده است و اینست انسان موحد و رستگار!

۴۰- دین راه دل است راهی که انسان از مقر ذهنش تا طبقات هفتگانه دل خویش طی طریق می‌کند و در طبقه هفتمش بر عرش خدا تکیه می‌زند و خلیفه او در خویشتن می‌شود و اینست انسان موحد و کامل!

۴۱- وقتی آدمی با حقیقتی روبرو می‌شود دلش به آن ایمان می‌آورد ولی ذهن که دارای اختیار است یا کفر و انکار می‌کند و یا با دل خود همراه شده و مؤمن می‌شود و سالک فطرت الهی خود می‌گردد. و در صورت انکار به دل خود پشت کرده و در خلاء بین ذهن و دلش ساقط می‌گردد که همان درک اسفل السافلین است و بدین گونه منافق می‌شود در نفاق بین ذهن و دل خویش! و اگر از این نفاق خود توبه نکند لاجرم تبدیل به یک موجود واژگونه و ضد ارزش شده و یک شیطان انسی می‌گردد.

۴۲- کسی که می‌گوید: «فقط خود خود خدا» یا انسان کامل الهی و در مقام امامت و هم‌طراز ابراهیم خلیل است که جز خدا همه را دشمن می‌خواند و در غیر این صورت صاحب چنین ادعائی خود ابلیس است که قصد انکار امام مبین را دارد!

۴۳- دین راه دل است از طریق تفکر و تعقل و تدبر و تأویل! و لذا سراسر معرفت قلب است و اینست که در قرآن کریم همه صفات نیک و بد بشری معطوف به قلب است و نه ظن! و طبقه ظن (ذهن) راه‌یابی عقلانی و عرفانی به قلب و طبقات هفتگانه آن است.

۴۴- ذهنی که ایمان قلبی صاحبش را انکار می‌کند اگر در این انکار اصرار ورزد تدریجاً دل را می‌میراند و دل ثقیل و منقبض و سنگ می‌شود و صاحبش شقی می‌گردد که بدترین عذاب کفر است.

۴۵- دلی که شقی و سنگ شد نه عاطفه و محبتی را می‌تواند بپذیرد و نه توان ابراز محبتی دارد و این عذاب عقیم است عقیم‌شدگی دل و روح!

۴۶- کسی که امام زنده‌ای ندارد که تحت ولایت و هدایتش زیست کند ایمان قلبی هم ندارد و لذا عباداتش هم سهوی و ریائی است که جز عذاب حاصلی بیار نمی‌آورد. کسی هم که امامی دارد ولی در اطاعت و هدایتش نیست از ایمان خارج شده و به شرک و نفاق دچار می‌گردد.

۴۷- دو نوع کفر است: کفر جاهلانه که همان پیروی از آئین موروثی است و کفر منافقانه و آگاهانه که حاصل انکار پس از درک حجت حق و هدایت است یعنی کفر پس از ایمان!

۴۸- دین راه دل است راه ذهن در دل از طبقه اولش که نفس اماره و سیطره شیطان است تا طبقه هفتمش که نفس واحده و عرش اعلاّی خداوند است. صراط المستقیم یعنی کوتاه‌ترین راه وصول حق نیز همین فاصله بین ذهن تا دل است.

۴۹- دین ایمانی یک امر عرفانی است و لذا امری کاملاً فردی می‌باشد و فردی‌ترین فعالیت معنوی بشر بوده است که بزرگترین جمع مؤمنین طبق کلام الهی به بیش از پنج نفر نمی‌رسد.

۵۰- علت کفر آگاهانه بشر در قبال ایمان قلبی خودش چیست؟ زیرا به قول الهی همه قلوب در قبال حق ایمان می‌آورند بلکه اذهان هستند که اکثراً بر علیه دل خود برمی‌خیزند و کافر می‌شوند، چرا؟

۵۱- باید دانست که هر حجت دینی، معنوی و عرفانی و هر حقیقتی از وجود انسانی رخ می‌نماید. پس تصدیق قلبی و ایمان هم معطوف به این انسانی است که مظهر حقیقتی شده است. پس کفر و ایمان ذهن هم معطوف به این انسان برحق است.

۵۲- تصدیق ذهنی یک ایمان قلبی درباره یک انسان دیگر به معنای تعهد و مسئولیت وجودی در قبال آن انسان است و حقیقت. خود گریز از این تعهد و مسئولیت مهمترین علت انکار و کفر ذهن است. و اما این انکار و گریز دلایل دیگری هم می‌تواند داشته باشد یکی بخل است و دیگر فقدان معرفت لازم ذهن و درک حقیقت.

۵۳- رابطه انسان کافر با خدایش یک رابطه بود و نبود است یعنی آنگاه که انسان هست و می‌داند و می‌تواند و به کام است خدائی در میان نیست و آنگاه که نمی‌داند و نمی‌تواند و شکست خورده و بر آستان مرگ است خدا هست. او رحمت و کرم و محبت الهی را همه از آن خود کرده و من ساخته است و قهر و غضب و ذلت و بدبختی خود را هم خدائی کرده است. او مظهر حیات و هستی است و خدا هم مظهر مرگ و نیستی! خوشبختی‌اش از خود اوست و بدبختی‌اش را به خدا نسبت می‌دهد. پس او برآستی بر خدایش کافر و دشمن است.

۵۴- مؤمن آن است که رحمتش را شکر نماید و نعمتش را که بلای اوست و از محبت اوست سجده کند دمامد!

۵۵- نفس اماره، نفس لّوامه، نفس ملهمه، نفس مطمئنّه، نفس راضیه، نفس مرضیه و نفس واحده که هفت طبقه نفس آدمی هستند که دریش از دل باز می‌شود به قدرت نفس ناطقه که همان ذهن و اندیشه است تا همه این لایه‌های وجود

آدمی را تأویل و تعقل و معنا نموده تا به مرحله شهود الهی در نفس واحده! و این همه به نور دین و معرفت دینی و ایمان است. انسان بی دین و ایمان به واسطه معارف توحیدی عارف نمی شود بلکه دجال می شود چه آخوند باشد یا درویش!

۵۶- انسان در خلقت ازلی و آفرینش تکوینی مظهر فطرت الله است همان طور که خود در کتابش فرموده است ولی در آفرینش تاریخی و تکاملی و در بستر خاک دچار نسیان و کفر و ظلم گشته است تا به خود آید و بازگردد و از درک اسفل تاریخ زمین عروج کند به مقام اعلائی خود به نور توبه و ایمان و معرفت و طی طریق در ذات خویشتن به نور تعقل و تفکر! و اینست دین یعنی راه رجعت الی الله!

۵۷- انسان ذات سرمدی حق است که در ظلمت تاریخ و لجن زمینی سقوط کرده و به انواع مظالم و مفاسد و ناپاکی ها آلوده شده است که باید به نور تفکر و تعقل پاک شود: «اگر تعقل نکنید خداوند شما را پاک نمی سازد!» قرآن کریم-

۵۸- دین راه است و عقل نور این راه است و تقوا هم روش آن و لقاء الله هم مقصد رهرو است در قلمرو نفس واحده! و دینی که مقصدش در همین دنیا لقای الهی نباشد دین خدا نیست راه شیطان است که در لباس دین خزیده است. و آدمی در این راه است که خود را تدریجاً می شناسد و عاقبت خود را مظهر فطرت خدا می بیند و اینست مقام امامت و خلافت الهی انسان!

۵۹- تا دلی مؤمن نباشد درب دلش به روی ذهن صاحبش گشوده نیست و به او راه نمی دهد.

۶۰- ولی در معرفت امامیه انسان بی امام را بی خدا و کافردل نامند. چرا؟ چرا مؤمن بی امام ممکن نیست؟ انسان از کجا ایمان می آورد که خدا هست؟ از راه فلسفه و باورهای موروثی و کتاب و روایت و نصیحت و...؟! هرگز! اینها حداکثر مولد ایده خدا در ذهن هستند نه ایمان به خدا در دل که مرکزیت جان است. «کافران از کجا به خدای آسمان ها ایمان آورده اند.» قرآن- یعنی به خدای آسمان ها نمی توان ایمان آورد الا در مثل اعلائی الهی بر زمین که امامان و اولیای الهی او هستند که تجلی انوار رحمت و هدایت او می باشند. جز نور عشق الهی از وجود اولیای او قادر نیست که قلوب را تنویر نماید و مقرر محبت خدا سازد. اعتقاد ذهنی به وجود خدای خالق غیر از ایمان قلبی است و لذا می فرماید که همه کافران به وجود خدای خالق جهان معتقدند ولی کافرنده به لحاظ قلبی. یعنی قلوبشان مرده و کور و کر است.

۶۱- آدمی اگر فیلسوف دوران و علامه دهر و فقیه عصر و مفسر قرآن هم که باشد اگر بی امام باشد هنوز یک کافر است در فرهنگ قرآنی! مؤمن کسی است که خلیفه خدا را درک و دیدار کرده است در مراتب ولایت و امامتش!

۶۲- این حقایق و معارفی که می خوانید نه فلسفه بافی و نظریه پردازی عرفانی است بلکه برای هر یک از اینها لحظه به لحظه زندگیم را زیسته و برایش جانفشانی و هستی فشانی کرده ام و بود و نبودم را فدا نموده ام. لذا قیمت این حقایق اگر

بدانید بسیار بسیار زیاد است و زیادت‌تر از آنچه که تصور کنید. پس قدرش را بدانید تا قدر وجودتان را دریابید و هدر نشوید و کفران نکنید.

۶۳- برای من دین، کل زندگیست و جز آن نیست و خداوند هم روح و جان و جمال زندگیست و امامان هم حاملان عرش او در دل من! پس برای چنین دینی بایستی دل و تن و جان و کل زندگی را فدا کرد و به کمتر از این به دست نمی‌آید.

۶۴- تن من کرسی او و دل من عرش او و جان من جان او و روح من امر او و کلام من کلام اوست. به باوری کمتر از این نجات نمی‌یابید و این معارف را درک نمی‌کنید.

۶۵- امروزه من کل دینم و دینی جز من در جهان نیست دینی که به او برسد و به او ملحق شود و انسان را ببار آورد.

۶۶- امام ظهور جلال و جمال حق است در مراتب تجلی! و آنکه نوری از این تجلی بر دلش نتابیده مؤمن نشده است. مؤمن یعنی کسی که دلش در گرو عشق حق از جمال امام است و لاغیر!

۶۷- امامت غایت و کمال دین و ایمان است و تا کسی به مرتبه‌ای از این نور امامت که همان خلافت حق است در خود نرسد وجود امام زمان را هم در نمی‌یابد. و هر مؤمن حقیقی دارای مرتبه‌ای از این خلافت است همان‌طور که «مؤمن» از اسمای خداوند است.

۶۸- کسی که منکر مقام امامت الهی در بشر نباشد دین خدا را بی‌هدف ساخته و از آن فقط به عنوان ابزار ریاست و سیاست و معیشت و فریب‌کاری بهره می‌برد و در نفاق است.

۶۹- باور به امامت فقط این نیست که امامت ائمه هدی را اقرار کنی بلکه آنست که این نور را در جهان و در جان خود نیز جستجوی نمائی و آن ابتغای وجه رب است که در قرآن مکرر آمده است که بدون آن هیچ دین و ایمانی راست نیاید.

۷۰- دین ایمانی و هدایت‌بخش به قول قرآن کریم آن است که اهلش آخرت و معنویت را بر دنیا ترجیح دهد و دنیایش تماماً در خدمت دینش باشد. و آن حاصل توبه‌ای نصوح است. آن هم در نزد یک انسان صاحب ایمان به مثابه امام! زیرا ایمانت را از هر که داری همو امام توست.

۷۱- حقیقت اینست که تا یک انسان صاحب ایمان تو را شفاعت نکند قادر به توبه کردن نیستی توبه از اصل گناه و ظلم نه توبه از عواقب اعمال و عذاب‌هایش!

۷۲- همه کسانی که خود در نزد خود از گناهی توبه می کنند بزودی به همان گناه به شکل پیچیده‌تری بازمی گردند زیرا تواب از اسمای خداست و اولیای او! یعنی این خدا یا ولی اوست که به کسی روی می کند و آن کس قادر به توبه است و این رویکرد همان توبه است. هیچ کس به خودی خود نمی تواند از گناهی دست بکشد.

۷۳- پس از ایمان خطری جز تنفیس وجود ندارد که عنصر شرک و بالاخره نفاق است یعنی منی کردن ایمان و نعماتی که از جانب امام به سوی انسان می آید. خودشیفتگی و خودپرستی در عرصه کفر و ضلالت باعث تباهی انسان است ولی در وادی نور و هدایت از انسان یک شیطان می سازد. تنها دشمن قلمرو دین و ایمان و هدایت و سیر الی الله شیطانی به نام «من» در هر بشری است.

۷۴- اسماً دو نوع خدا داریم: خدائی که خالق است و پرستیده می شود و آن خدای مؤمنان است که در لحظه به لحظه مؤمنانش حضور دارد و آنها را می آفریند. و خدائی که مخلوق است و معتقدش را می پرستد و شبانه روز اعمالش را تقدیس می کند و این خدای کافران است. و خدای اکثر مردمان از این نوع دوم است.

۷۵- «خدا از شما سؤال دارد: آیا پیروی از الله به حق هدایت نزدیک تر است یا پیروی از کسی که خود هدایت شده خداست (یعنی مهدی). ولی بدانید که اکثر مردمان نفس خود را خدا می نامند و اینان مشرکانند و شرک ظلم عظیم است و مشرکان نجس هستند...» آیاتی از قرآن کریم- این بیان آشکار حق امام در امر دین و هدایت است که خداوند خود در آیات بعدی پاسخ درست را داده است و لذا بی امام کافر و مشرک است همان طور که در مذهب امامیه گفته می شود.

۷۶- و اما چرا خداوند مشرکان را نجس خوانده است؟ زیرا نفس خود را خدا قرار داده و هر چه که دلشان می خواهد می کنند و از هیچ فساد و ستم و گناهی دریغ ندارند و لذا در پلیدی غرقند. و اینست که کل عالم و آدم را نجس و مشکوک و دشمن می بینند و به انواع وسواس های فکری و روانی و عصبی و جسمی دچار می شوند. یعنی تمامیت نفس خود را در دیگران می بینند و این یکی از عذاب های مشرکان است. حقیقت اینست که جهان بیرون هر کسی جلوه ای از باطن اوست. انسان نیکوکار همه را خوب می بیند و انسان پلید همه را مشکوک و دشمن و ناپاک! «از شماست که بر شماست.» قرآن-

۷۷- یکی دیگر از روش های شیطانی کفر و انکار حق، ادعا کردن حق است که: به من هم وحی و الهام می شود و آنچه که بر شما واقع شده بیشترش هم بر من واقع شده است! برخی از خوانندگان کافر مسلک آثار ما به چنین نوعی از انکار و شیطنت دچار شده اند که می توانند تا مقام ابلیسیت نفس به پیش روند که وای بر آنها از این همه دشمنی با حق!

۷۸- در هر دین و مذهب و مکتبی دو دسته پیرو وجود دارند گروه اکثریتی که مقلدند که از راه دور به تقلید از رهبران می پردازند تا روزی شبیه آنها شوند و چون نمی شوند بالاخره عداوت و انکارشان رسوا می گردد. و گروه اقلیتی هم هستند که مریدان و مؤمنانند که از نزدیک تحت تعلیم و هدایت رهبران خود زیست می کنند و رشد می یابند. پس سنی و شیعه در

همه مذاهب و مکاتب عالم وجود دارند. آنان که براستی شبیه رهبران خود می‌شوند مریدان و مؤمنان حقیقی هستند بدون اینکه قصد شباهت داشته باشند.

۷۹- علی<sup>(ع)</sup> نیز می‌فرماید از من پیروی کنید تا همچون من شوید همان‌طور که سلمان شد. ولی آنانکه از من تقلید می‌کنند کافر می‌شوند. پس در میان شیعیان نیز آن دو دسته وجود دارند.

۸۰- پیروی از علی یعنی پیروی مستقیم از امام زنده عصر که یک علی وار است همان‌طور که خود در خطبه بیان فرموده که در هر عصری به نورش در کسی تجلی کرده و به عرصه ظهور می‌رسد. پس همیشه یکی علی زنده بر زمین زندگی می‌کند و به قول خودش هر که این امر را انکار کند مرتد بر او و بر خداست.

۸۱- شفاعت و رحمت مؤمن در حق مردم اگر منجر به توبه و تقوایشان نشود از آنان شیاطینی خطرناک می‌پرورد. و بدان که مؤمن اگر مؤمن است بی تردید صاحب قدرت شفاعت است در نزد خدا از برای مردم! و این از جمله علائم مؤمن است.

۸۲- مؤمن یعنی ایمن شده الهی! و لذا مؤمن انسانی شجاع و متکی به خود و صاحب هویت راسخ و نافذ که هرگز تحت تأثیر محیط خود و جامعه قرار ندارد و به راه خود می‌رود و لذا عموماً تنهاست.

۸۳- کفر و دین و ایمان و شرک و نفاق و اخلاص و توحیدی که ما در آثارمان معرفی می‌کنیم فقط و فقط به کار خودشناسی و اعتلای روحانی می‌آید نه به کار دیگرشناسی و قضاوت دیگران. آنان که در آثارمان و از معارف ما جهت قضاوت خلق بهره می‌گیرند از نور این آثار محرومند.

۸۴- انسان مؤمن تنها انسان با حال و در حال و حاضر در خویشتن است و لذا واقعیت جهان بیرونی خود را آن‌گونه که هست می‌بیند و می‌فهمد و شهادت می‌دهد. «حاضر» از صفات خداست که چون در دلی نظر کند صاحبش را هم در خودش حاضر و ناظر می‌سازد و مابقی مردمان از خودشان غایب و غافل و در نسیان هستند. فقط مؤمن است که به درجه ایمانش امکان حضور در اکنون را دارد و موجودی الساعه است و مابقی مردم اسیر گذشته و خاطرات تحریف شده‌اند به همراه آرزوهای مالیخولیائی در آینده‌ای که هرگز تحقق نمی‌یابد. پس انسان کافردل در ظلمت زیست می‌کند و بلکه اصلاً وجود ندارد زیرا کسی که در خود نیست پس اصلاً نیست و این معنای گم‌شدگی است و ضلالت!

۸۵- و اما نفاق که پست‌ترین وضعیت وجودی و عقیدتی است یک انتخاب نیست بلکه اتفاقاً جزای عدم انتخاب است بین حق و ناحق و راست و دروغ! کسی که به دلیل عافیت‌طلبی و ترس بین دو امر جاری حق و ناحق انتخاب نمی‌کند لاجرم در میانه این دو سقوط می‌کند که خلائی بی‌انتهاست یعنی درک اسفل السافلین! کسی که سعی می‌کند بین کفر و

ایمان و حق و ناحق جمع کند و با هر دو تعامل و تجارت و بازی کند در پست‌ترین وضع سقوط می‌کند و منافق می‌شود که مورد نفرت خدا و خلق است.

۸۶- کسی که کفر و امر ناحقی را برمی‌گزیند بالاخره به‌غایت آن رسیده و امکان توبه و رجعت دارد ولی آنکه هرگز انتخابی نمی‌کند از حداقل انسانیت ساقط می‌شود زیرا انسان جز حق انتخابش نیست و کسی که انتخاب نمی‌کند اراده و اختیارش را از دست داده و درپوزه هر کس و ناکسی می‌شود و حتی از غرایز طبیعی خود هم ساقط می‌شود.

۸۷- کسی که انتخاب نمی‌کند از هر تعهد و مسئولیتی می‌گریزد. چنین کسی انتخاب می‌شود بواسطه اجنه و شیاطین و تسخیر می‌گردد و آنگاه فقط نسبت به اجنه و شیاطین و لشکریان شیطان متعهد می‌گردد به جبر!

۸۸- کل از خودبیگانگی آدمی که اساس همه سرگردانی‌ها و بدبختی‌ها و تردیدهای اوست خلاء رابطه بین ذهن و دل است که این خلاء جز به نور دین و تقوا و ایمان و معرفت نفس پیموده نمی‌شود و آنگاه که ذهن با دل یکی شد این بیگانگی درمان شده است زیرا هر بیگانگی حاصل دوگانگی است و تضادهای بین اندیشه و احساس! و آدمی هلاک شده این خلاء و تضادها و از خودبیگانگی هاست. زیرا خود آدمی در دل اوست و از خودبیگانگی یعنی بیگانگی ذهن از دل و عدم معرفت قلب! این از خود بیگانگی بواسطه علوم نظری و فلسفه و روانشناسی و امثالهم مطلقاً علاج نمی‌شود که اگر شده بود امروزه بشر مدرن بایستی علاج شده بود و بلکه از خودبیگانه‌ترین و دیوانه‌ترین بشر تاریخ است. علاج این جنون و نسیان معرفت نفس دینی و اخلاقی و فطری است تحت الشعاع علوم و عرفان توحیدی آن‌گونه که مرسلین و امامان و عرفای ما آورده‌اند.

۸۹- از خودبیگانگی در فرهنگ مدرن همان بیان فلسفی غفلت و نسیان در فرهنگ دینی و توحیدی است که این معنا بزرگترین و برحق‌ترین مکاشفه فلسفه اگزیستانس در اندیشه فیخته و نویر باخ و هگل و هایدگر و هوسرل و نیچه است که یک وام معنوی از حکمت شرقی و اسلامی می‌باشد. انسان از خودبیگانه یا بی‌خود همان انسان غافل و نسیان‌زده است که به‌قول قرآن کریم به آسانی به‌خود نمی‌آید و ذاکر نمی‌شود و خود را به یاد نمی‌آورد که همان خدای فطرت است. این خود الهی یا خدای فطری بر صراط بین ذهن و دل در اهل معرفت نفس در انتظار دیدار است: «خدای من بر صراط در انتظار است!» قرآن-

۹۰- اینست که همه متقین اهل عرفان نفس بر صراط بین ذهن و دل خویش به لقای الهی می‌رسند در تجلیاتی نامکرر و بدیع! که این دیدار همزمان است با دیدار با امام زمان در عالم ارض! که این دو امری واحد است.

۹۱- دیدار با تجلی پروردگار همان دیدار با خود خود و فطرت خویشتن است و این سرآغاز پایان از خودبیگانگی است و آستان یگانگی با خود!

۹۲- و بیهوده نیست که امام علی<sup>(ع)</sup> می‌فرماید معرفت نفس همان صراط مستقیم است که بدون نور امام ممکن نمی‌شود همان‌طور که بدون ایمان ممکن نمی‌شود و ایمانی جز حضور امام در دل نیست.

۹۳- علی<sup>(ع)</sup> اولین و آخرین انسانی است که به‌وضوح اعلان نموده که: براستی خداوند همان خودِ خود انسان است. و لذا دیدار با او همان دیدار با خود است و پایان از خودیگانگی و غربت در عالم!

۹۴- پروردگار عالمیان در گوش پیامبرانش سخن نمود و بر چشم امامانش تجلی کرد. و اما با عارفان آخرالزمانش هم در گوششان سخن گفت هم در چشمانشان به جمال تجلی نمود و علاوه بر این دو از زبانشان نیز سخن گفت.

۹۵- در اطراف هر پیامبر و امام و عارفی مقلدانی پدید آمده‌اند که دجالان حق هستند و این ابلیسی‌ترین نوع کفر و انکار و عداوت با حق است. در اطراف ما نیز از این دجالان کم نبوده‌اند که البته همه رسوا و هلاک گشتند. تعداد این دجالان در آخرالزمان بسیار زیاد است و در هر شهری صدها دجال با صدای بلند حضور دارند که دعوی وحی و کشف و کرامات دارند و برخی خود را امام زمان و مهدی می‌نامند. این ظهور شیطان انسی است.

۹۶- خداناباوری در جامعه ما یک پدیده صرفاً سیاسی و مبارزاتی بر علیه حاکمیت است که همه جنایاتش را به نام خدا انجام می‌دهد و گرنه احدی انسان خداناباور در جهان وجود ندارد منتهی این باور مراتب دارد. حتی بت‌پرستی هندی نیز حامل عنصر خداناباوری در اشیاء و حیوانات است که اتفاقاً به توحید وجودی نزدیک‌تر از باور صرف به خدای آسمانی است.

۹۷- کشف خدا و کشف آتش در مکاشفه بنیادی بشر در پیدایش تمدن‌هاست. خدا عنصر گردهمائی عاطفی و معنوی بشر است و آتش هم عنصر گردهمائی مادی و معیشتی آحاد بشر در جهان بوده است.

۹۸- و اما ابراهیم خلیل کامل‌ترین کاشف خدا در جان خویشتن است و آن مقام امامت است به‌معنای حضور و ظهور حق در خلق! و آخرین امام هم که محمد بن حسن عسکری است که امام زنده است و عامل همه امامت‌ها و رسالت‌هاست.

۹۹- آنچه که ابراهیم را به این مقام الهی رسانید قربانی کردن شجره پس و پیش به امر خدا بود گذشتن از پدر و همسر محبوب و فرزند مؤمنش! منزّه شدن از تاریخ و اقامت در الساعة! هر که از تاریخ گذشته و آینده پاک شود در خویشتن حاضر می‌شود و این حضور حق است. و این مقصود و کمال دین است زیرا آنچه که بین ذهن و دل آدمی حائل و حجاب و مانع است که این راه را ظلمانی می‌سازد تاریخت و شجره است که مادیت جان انسان است و قلمرو رسوخ ابلیس! رفع شجره از این رابطه عین رفع ابلیس است.



۱۰۰- ذهن انسان کافر دل جریانی عقب مانده و واپس‌گرا و ارتجاعی است یعنی تاریخ زده و نژادپرست و اسیر وراثت و نژاد پس و پیش که گذشته‌ای تاریک و آینده‌ای موهوم است. چون این ظلمت از ذهن زدوده شود به دل ملحق شده و اهل الساعه و حال می‌شود اگر دلی مؤمن باشد. و ابراهیم نخستین انسانی بود که به این مقام کامل رسید. آنچه که کعبه و خانه خدا نامیده شده در واقع خانه و مقبره ابراهیم و هاجر و اسماعیل است که همه آنها از نژاد خود در دل و ذهن خود گذشتند و قربانیش کردند و لذا خانه آنها خانه خدا شده است که خانه حضور نور است.

۱۰۱- فاصله بین ذهن تا بطن هفتم دل فاصله بین ازل تا ابد است و کل تاریخ جان و جهان! و لذا کسی را که این فاصله را طی طریق نموده پیر کامل گویند که براستی هم عمر جاودانه یافته و کل زمان را در خود زنده ساخته است و جمال زمان است و امام زمان!

۱۰۲- این طی طریق همان سیر در ابعاد و طبقات آفاق و انفس است که در گذار از هر مرحله و طبقه‌ای یک نشانه و مثال اعلاّی پروردگار شهود می‌شود.

۱۰۳- یکی از شاخصه‌های مؤمن دین محور باور به رحمت و عدالت الهی در حیات دو دنیاست. این باور مؤمن را دارای دلی قدرتمند و اندیشه‌ای مستحکم و رفتاری یقینی می‌سازد و از هول و هراس و تردیدها می‌رهاند چون می‌داند که این جهان صاحبی مهربان و عادل دارد که بر لحظه لحظه اعمال بشر نظارت و قضاوت دارد و اجازه نمی‌دهد کسی به دیگران ستم کند الا اینکه او را به جزایش می‌رساند الا ظلمی که هر کسی به خودش می‌کند و این حاصل اختیاری است که خداوند به او محول نموده است.

۱۰۴- رهائی از گذشته و حسرت و اندوه بر بادرفتگی در مسیر زمان و حسرت و اندوه کودکی از دست رفته و جوانی و سلامتی بر باد رفته و عشق‌های بر باد رفته جز به نور ایمان و توکل و توسل به حق ممکن نیست و آن استقرار در حال و اکنونیت حضور خدا در زندگیست.

۱۰۵- محور و مقصد تربیتی دین خدا، اخلاق است که جوهره‌اش تقوا می‌باشد به معنای از خودگذشتگی و مهار نفس اماره! و احکام جمله در خدمت اخلاق هستند. هرگاه احکام تبدیل به هدف شوند شرک کیبری پدید آمده است که در اکثر مذاهب شاهدیم به صورت پرستش احکام و عبادات! «من جز برای احیای کرامت اخلاقی مبعوث نشده‌ام.» رسول خاتم<sup>(ص)</sup>

۱۰۶- کسی که از منافع شخصی و دنیوی خود برای احیای آزادی و عدالت و عزّت بشری جهاد می‌کند دارای کرامت اخلاقی است. کرامت از صفات خداوند است و همچون معجزه در جوامع بشری عمل می‌کند و لذا انسان صاحب کرامت دارای معجزات و موهبت‌هائی عظیم است در روابط اجتماعی!

۱۰۷- انسان به میزانی که به خدایش نزدیک می شود دارای کرامت و موهبت و اعجاز و شفاعت در نزد خلق می شود و همه مؤمنان به درجات چنین هستند!

۱۰۸- کل جهان هستی و حیات بشر بر زمین دین است یعنی راهی که به خدا می رسد از دو راهی بهشت و جهنم. البته راه میانه ای هم هست که راه عدم انتخاب است و آن چاه است. سقوط در درک اسفل السافلینی که جایگاه منافقان است.

۱۰۹- کسی که خدا را بشناسد به همان شدت که به رحمتش امیدوار است از قهر و غضبش در هراس است و لذا هرگز ظلم نمی کند هیچ ظالمی نمی تواند اهل دین و ایمان باشد الا اینکه منافق است.

۱۱۰- زبان گفتگو و فکر و ذکر و عبادت مؤمنان زبان مادریشان است همان طور که خداوند هم از طریق رسولانش با زبان مادری هر قومی سخن کرده است. و لذا آنانکه دین پیامبر آخرالزمان را به ایران زمین آوردند نه اعراب و فقه های عربی بلکه عرفای ایرانی بودند یعنی امثال بایزید بسطامی و حلاج و مولوی و عطار و امثالهم. آنچه که ملایان عربی به ایران آوردند مذهب شرک و نفاق و ضلالت بوده است و این مذهب سلطه حکام بر مردم بوده است. خرافه حاصل ارتباط با خدا بواسطه زبان بیگانه است یعنی زبانی که آن را نه مردم می فهمند و نه خدای مردم! وقتی دو نفر با زبانی با هم گفتگو می کنند که آن را نمی فهمند حاصل رابطه چه خواهد بود جز خرافه و توهم و سوء تفاهم و جنون! اینست نتیجه تاریخی اسلام عربی برای عجم! تا زمانی که بنده ای برای رابطه با خدا محتاج مترجم دلال و کارچاق کن است این مصداق علنی شرک است یعنی فرد بیگانه ای را شریک این رابطه ساختن! و خدا شریک نمی پذیرد.

۱۱۱- انسان کافر کسی است که حجت حق را دیده و فهمیده و آگاهانه انکار کرده است یعنی دلش را انکار کرده است پس به دل خود دروغ گفته است و به آن پشت نموده است. پس هرگز کافران نمی توانند صادق و بی ریا باشند زیرا با دل خود چنین نبوده اند.

۱۱۲- «براستی که دین هر آن واقع است.» قرآن کریم- یعنی دین امر باید و نبایدی نیست بلکه امر جاریست برای کافران و مؤمنان و مشرکان و...! اهل ایمان و معرفت این واقعه جاری را درک و تصدیق می کند و دیگران در جدال و انکارش به سر می برند همه کسانی که با واقعیت ها در جدالند. و مؤمنان تسلیم امر واقع هستند زیرا آن را عین حق می یابند. پس مؤمنان رئالیست ترین انسان ها هستند و بلکه تنها رئالیست های روی زمین!

۱۱۳- متدین مؤمن انسانی رهرو و سالک الی الله است و همه اسرار و حقایق زمین و آسمان ها را در هفت طبقه دلش کشف می کند جهان را در خویشتن و خویشتن را در جان! و لذا یک مؤمن حقیقی یک انسان جهانی و یک واقع گرای تسلیم است و با هیچ یک در ستیز نیست الا با ظالمان و طاغوت که آن هم نبردی باطنی است مگر اینکه به امر امامش قیام کند.

۱۱۴- انسان اهل دین یا سالک است و اگر سالک سیر الی الله نباشد اهل نفاق است و هالک و ساقط است.

۱۱۵- مکر و بازی با دین خدا مهلک‌ترین پلیدی بشر است که او را به هولناک‌ترین عذاب‌ها دچار می‌سازد و متأسفانه اکثر اهل دین از این گروه هستند.

۱۱۶- و اما چرا اکثر مردمان مشرک و کافر و منافق هستند؟ زیرا فقط تبیه‌کاران هستند که پس از مرگشان دوباره به حیات دنیا برمی‌گردند که فقط عده اندکی از آنان توبه کرده و ایمان می‌آورند و مابقی مخلصین و اولیای الهی هستند که جهت رسالت الهی خود به زمین برگشته‌اند. مؤمنان پس از مرگشان دیگر به حیات دنیوی باز نمی‌گردند و بلکه به حیات ملکوتی عروج می‌کنند.

۱۱۷- باور به حیات پس از مرگ یکی از جهانی‌ترین جنبه از فرهنگ عامه بشر شده است که بدون این باور بخصوص، بشر آخرالزمان که یکسره در بلا و فتنه و ناامنی و عذاب‌ها به‌سر می‌برد گله گله خودکشی می‌کرد و نسل بشر برمی‌افتاد.

۱۱۸- فقط پیروان مذهب امامیه اسمای الهی را بر فرزندان خود می‌نهند و این همان معنای خلافت الهی در بشر است و این امر در پیروان اهل سنت ممنوع است. به‌طور مثال در میان شیعیان اکثراً دارای اسمای الهی هستند همچون کریم، رحیم، علی، ولی، عظیم، غفور، عزیز و غیره. ولی اهل سنت پیشوند عبد را بر این اسماء می‌نهد مثل عبدالکریم، عبدالعظیم، عبدالرحیم، عبدالعلی و امثالهم. و این دال بر تفاوت عظیمی در نگرش توحیدی بین اهل سنت و شیعیان است. و این مختص مذهب امامیه در میان همه مذاهب روی زمین است.

۱۱۹- در منطق قرآنی انسان خدا ناباور وجود ندارد و فقط تفاوت در انواع و مراتب تعامل انسان خداست: تعاملی از راه دور یا از راه نزدیک، تعامل ریاکارانه یا صادقانه، تعامل مشرکانه یا عاشقانه! خداپرستی کافران، مشرکانه، مؤمنانه، منافقانه، فاسقانه، خالصانه و...!

۱۲۰- دل ذاتاً به خداوند مؤمن است و اگر هم کافر شود نسبت به صاحبش کافر می‌شود و از صاحبش قهر می‌کند: «و گوئی که آنان را دلی نیست.» قرآن-

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۲/۰۴/۱۰